

# سیا و انقلاب ایران

نویسنده: تیم واینر (Tim Winer)

ترجمه: دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی

## پیشگفتار مترجم

در تابستان ۲۰۰۷ کتابی با عنوان میراث خاکستر نوشته تیم واینر در آمریکا منتشر شد که بسیار مورد توجه قرار گرفت. تیم واینر خبرنگار روزنامه نیویورک تایمز است و از بیست سال پیش مقاله‌ها و کتابهایی درباره برنامه‌های سری در زمینه امنیت ملی نوشته و به خاطر آنها جایزه پولیتزر دریافت کرده است. او برای رسیدن به اطلاعات دست اول درباره عملیات پنهانی سیا، به افغانستان و کشورهای دیگر سفر کرده است. تیم واینر در سومین کتاب خود، میراث خاکستر، که بر سر هم بازگوینده ناکارایی و ناکامیهای سیا است، دو فصل را به ایران اختصاص داده است: فصل نهم با عنوان «تنها پیروزی بزرگ سیا» درباره رویدادها در ۲۸ مرداد، و فصل سی و ششم درباره سیا و انقلاب ایران. در این جا ترجمه فصل سی و ششم به نظر خوانندگان می‌رسد.



## کارتیتر قصد بر انداختن رژیم شوروی را داشت

هنگامی که جیمی کارتر در جریان انتخابات برای

رسیدن به ریاست جمهوری آمریکا تلاش می‌کرد، سیا را «ننگ ملی» خواند؛ ولی همین که زمام امور را به دست گرفت، به همان اندازه نیکسون و فورد دستور عملیات پنهانی داد. تنها فرق کارتر با دو رئیس جمهوری پیشین، این بود که این دستورها را به نام حقوق بشر می‌داد. هدف کارتر این بود که به نیروهای کاهش یافته سازمان لگام بزند و آنها را با شعار تازه حقوق بشر که مطرح کرده بود هماهنگ سازد.

تلاش کارتر برای یافتن رئیس تازه‌ای برای سازمان توفیق آمیز نبود. توماس هیوز رئیس پیشین اداره اطلاعات و پژوهشهای وزارت خارجه این افتخار را نپذیرفت و به جای او این مقام به تدریس سونسون که نویسنده متن سخنرانیهای کنده بود پیشنهاد شد. سونسون تعریف می‌کند: کارتر به من تلفن زد و خواهش کرد برای دیدار او به «پلینز» بروم. در آنجا گفت و گوی کوتاهی با کارتر داشتم و فردای آن روز کارتر این شغل را به من پیشنهاد کرد. ولی او یکی از فراریان از سربازی در دوران جنگ جهانی دوم بود و از

سیار ارزش قابل نبود و بسیاری از روزها آن گزارش‌ها را نخوانده به گوشه‌ای می‌انداخت. با ورود رئیس‌جمهوری تازه به کاخ سفید، سیما نیز باید از نو کار را آغاز می‌کرد.

ترنر می‌گوید: «کارتر هیچ مخالفتی با عملیات پنهانی نداشت ولی مسئله این بود که هرگاه آن عملیات فاش می‌شد و مورد انتقاد قرار می‌گرفت، هیجانی در افکار عمومی آمریکا و جهان پدید می‌آمد که کارتر از آن هراس داشت.»

شورای امنیت ملی جدید کارتر در برگیرنده پنج عضو بلندیپایه و چهار تن از سازمانهای گوناگون اطلاعاتی بود. رئیس‌جمهوری و معاونش و آلتر ماندیل رؤیای سیاست خارجی تازه‌ای در سر می‌پروراندند که بر پایه اصول حقوق بشر باشد. سایروس و نس وزیر خارجه بر این باور بود که نخستین اولویت، کنترل تسلیحات است. هارولد براون وزیر دفاع می‌کوشید نسل تازه‌ای از تکنولوژی نظامی و اطلاعاتی تولید کند که هزینه آن ده میلیارد دلار کمتر از ارزیابی پنتاگون بود. زیگنیو برژینسکی مشاور رئیس‌جمهوری در زمینه امنیت ملی در میان جغدها و کبوترها، باز به شمار می‌رفت و تندروتر از همه بود. اندیشه‌های او از چند سده اسارت و تیره‌روزی

این رو انتصاب سورنسون عملی نشد. این نخستین بار بود که چنین وضعی در تاریخ سیما پیش می‌آمد. سورنسون با تلخی به یاد می‌آورد: «در روزهایی که قرار بود در سیما خدمت کنم، کارتر هیچ‌گونه پشتیبانی از من نکرد.»

رئیس‌جمهوری جدید در سومین تلاش خود، شخصی کمابیش بیگانه با مسائل اطلاعاتی را برگزید. او در یاسالار ترنر فرمانده جناح جنوبی ناتو مستقر در ناپل بود. ترنر دومین در یاسالار در تاریخ سازمان بود که راندن کشتی سیما را بسیار دشوارتر از ناوگان جنگی یافت. او نخستین کسی بود که به ناآشنایی خود با مسائل سیما اعتراف کرد؛ ولی خیلی زود ادعا کرد: «این راه درستی برای بازی کردن نیست.»

ترنر می‌گوید: «بسیاری کسان گمان می‌کنند کارتر به من تلفن زده و گفته است خانه را پاکسازی و تبدیل به سازمانی نیرومند کن.» در حالی که هرگز چنین سخنانی نگفت. کارتر، از آغاز سخت علاقمند به داشتن يك سازمان اطلاعاتی خوب و کارآمد بود؛ می‌خواست شیوه کار ماهواره‌ها و جاسوسان ما را بفهمد تا بتواند هر رویدادی را تجزیه و تحلیل کند. او از عملیات پنهانی سخت پشتیبانی می‌کرد ولی از وضع روحی اش خوب دریافته بودم که می‌خواهد ما در چارچوب قوانین ایالات متحده آمریکا کار کنیم؛ و نیز می‌دانستم در عملیاتی که رئیس‌جمهوری تازه از ما انتظار دارد، نوعی مرز اخلاقی وجود دارد که نباید از آن فراتر رفت. بنابراین درباره هر موضوعی به دیدارش می‌رفتم و نظروى را درباره آن جویا می‌شدم. تصمیم رئیس‌جمهوری همیشه این بود: «پیش بروید و عملیات را انجام دهید.»

### کارتر قواعد دیرپا را دگرگون می‌کند

برزیدنت کارتر از این واقعیت که گزارش‌های روزانه سیما در برگیرنده همان چیزهایی است که پیشتر در روزنامه‌ها منتشر شده و تازگی خود را از دست داده است، گیج شده بود. کارتر و ترنر از سطحی بودن گزارش شگفت‌زده شده بودند. کارتر برای گزارش‌های

○ هنگامی که جیمی کارتر در جریان انتخابات برای رسیدن به ریاست جمهوری آمریکا تلاش می‌کرد، سیما را «نگ ملی» خواند؛ ولی همین که زمام امور را به دست گرفت، به همان اندازه نیکسون و فورد دستور عملیات پنهانی داد. تنها فرق کارتر با دو رئیس‌جمهوری پیشین، این بود که این دستورها را به نام حقوق بشر می‌داد.

به سرپرستی برژینسکی کار می کرد، می گوید: «نبرد سیاسی که جیمی کارتر در نظر داشت، جبهه تازه‌ای در جنگ سرد می گشود. او با شعار حقوق بشر تبدیل به نخستین رئیس جمهوری از زمان ترومن شد که به گونه مستقیم مشروعیت اتحاد جماهیر شوروی را در چشم شهروندان آن کشور به چالش می گرفت. شورویها بی درنگ به ژرفای این چالش پی بردند و دریافتند که قصد کارتر بر اندازی نظام کمونیستی است.»

از این تاریخ، توجه سیا از خاورمیانه به مسایل اتحاد جماهیر شوروی و اروپای خاوری معطوف شد و در سالهای ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ این سازمان چندان اعتنایی به مسائل ایران و انقلابی که در حال جوشش بود، نکرد.

### ما یکسره در خواب بودیم

از ۱۹۵۳ که سیا تخت و تاج شاه ایران را نجات داده بود، شاه تبدیل به مهره اصلی سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه شده بود. پرزیدنت ریچارد نیکسون در ۱۹۷۱ گفته بود: «دلم می خواست در سراسر جهان چند رهبر دیگر با دوراندیشی و قاطعیت او در اداره یک رژیم دیکتاتوری واقعی با شیوه‌های ملایم وجود می داشت.»

شاید نیکسون در ۱۹۷۳ نمی خواست با فرستادن ریچارد هلمز رئیس پیشین سیا بعنوان سفیر به ایران، پیامی به شاه بدهد، ولی این کار را کرد.

هنری پرشت سرپرست بخش سیاسی سفارت آمریکا در تهران می گوید:

«ما هنگامی که کاخ سفید کسی را که گذشته از هر چیز چنین با سیا ارتباط داشته و این سازمان از دید هر ایرانی مسئول سرنگونی دکتر مصدق بوده به ایران فرستاده است، شگفت زده شدیم. به نظرمان چنین می رسید که آمریکا از هر گونه ادعای بی طرفی دست کشیده است...»

در ۳۱ دسامبر ۱۹۷۷، پرزیدنت کارتر در سخنانی که در بزرگداشت شاه در تهران ایراد کرد، ایران را «جزیره ثبات در دریایی پرتلاطم» خواند؛ دیدگاهی که از پانزده سال پیش از سوی جاسوسان و تحلیلگران سیا

○ پرزیدنت کارتر از این واقعیت که گزارشهای روزانه سیا در برگیرنده همان چیزهایی است که پیشتر در روزنامه‌ها منتشر شده و تازگی خود را از دست داده است، گیج شده بود. کارتر و ترنر از سطحی بودن گزارش شگفت زده شده بودند. کارتر برای گزارشهای سیا ارزش قایل نبود و بسیاری از روزها آن گزارشها را نخوانده به گوشه‌ای می انداخت.

ورشو به دست مسکو مایه می گرفت. او می خواست ایالات متحده به شیوه‌های گوناگون برای به دست آوردن دل و مغز مردمان در اروپای شرقی تلاش کند. او این بلندپروازی را به سیاست خارجی رئیس جمهوری تازه تزریق می کرد و می کوشید به اتحاد جماهیر شوروی در هر جا که ناتوان تر است ضربه بزند.

در ۱۹۷۵ پرزیدنت فورد و لئونید برژنف پیمانی در هلسینکی امضا کرده و «جابه‌جایی آزاد افراد و عقاید» را پذیرفته بودند. پرزیدنت کارتر به پیشنهاد برژینسکی تصویب کرد یک رشته عملیات پنهانی در مسکو، ورشو و پراگ انجام شود. آنان به سازمان سیا دستور دادند کتابهای ضد کمونیستی منتشر کند، به چاپ و انتشار مجلات و روزنامه‌های لیبرال در لهستان و چکوسلواکی کمک مالی بپردازد و به توزیع نوشته‌های مخالفان در اوکراین و اقلیتهای قومی در اتحاد جماهیر شوروی کمک کند و به بخش نوار ضبط صوت و دستگاههای فکس در میان آزاداندیشان پشت پرده آهنین بپردازد. آنان می خواستند در جریان بخش اخبار و اطلاعات نادرست که شالوده سرکوبی در جهان کمونیست بود، خرابکاری کنند.

رابرت گیتس رئیس بعدی سیا که در آن هنگام بعنوان تحلیلگر مسایل شوروی در شورای امنیت ملی

کردند، بی‌درنگ دادگاه صحرایی تشکیل دادند و او را به اتهام جاسوسی برای سیا محاکمه و خود را آماده‌اعدام فوری او کردند. هارت بیگناهی خود را ابراز و برای نجات جاننش به عجز و لابه‌پرداخت و آماده‌مرگ شد. او در واپسین لحظه درخواست کرد با نزدیک‌ترین روحانی دیدار کند. یک روحانی جوان برای دیدن جاسوس موبور و چشم‌آبی و عضلانی که به چنگال عدالت افتاده بود پدیدار شد. هارت به یاد می‌آورد: «به او گفتم این کار درستی نیست و در هیچ جای قرآن مجید اجازه‌چنین کاری داده نشده است». روحانی جوان پس از لحظه‌ای اندیشیدن موافقت کرد و هارت آزاد شد.

### ما نفهمیده بودیم آیت‌الله خمینی کیست

چند روز پس از آن، در یکم فوریه ۱۹۷۹، انقلاب مردمی به اوج خود رسید و راه را برای بازگشت آیت‌الله به ایران گشود. همچنان که آشوب در خیابانهای تهران گسترش می‌یافت، هزاران آمریکایی از جمله بیشتر کارمندان سفارت از ایران رفتند. هنوز یک نخست‌وزیر غیر مذهبی [شاپور بختیار] در کنار شورای انقلاب زمام کارها را در دست داشت و سیامی کوشید با او همکاری کند، روی او اعمال نفوذ کند و او را بر ضد صدام حسین برانگیزد. بروس لینگن کاردار بعدی سفارت آمریکا در تهران می‌گوید: «برخی گفت‌وگوهای بسیار حساس و محرمانه با نخست‌وزیر صورت گرفت. ما تا جایی پیش رفتیم که با نخست‌وزیر نشست داشتیم و گزارشهای اطلاعاتی درباره‌عراق را به ایرانیان تسلیم کردیم.»

لینگن در ۱۹۵۳ جوان‌ترین کارمند سفارت به‌شمار می‌رفت. در این فاصله، چند سرپرست ایستگاه سیا و سفیر آمریکا تبدیل به دوستان صمیمی شاه شده و بسیار دلبسته‌خوایار و شامپانی او شده بودند. لینگن می‌گوید: «ما بهای این دوستی‌ها و هدایا را پرداختیم. ما در ایران بودیم و وظیفه داشتیم بدانیم مردم درباره‌ما چه می‌اندیشند و چرا با ما این‌گونه رفتار می‌کنند. اگر به حقایق پی می‌بردیم، درمی‌یافتیم که به چه مخمصه بزرگی دچار شده‌ایم. این نکته را که در اواخر سده بیستم

تأیید و تکرار شده بود. در واقع، همین جمله بود که شاه در توصیف خودش به کار می‌برد. ولی هنگامی که چند هفته بعد هوارد هارت یکی از شجاع‌ترین افسران خدمات پنهانی سیا به تهران رفت و به گردش در خیابانهای تهران و گزارش دادن دنیای واقعی پرداخت، به نتیجه‌ای یکسره متفاوت رسید. گزارش هارت به اندازه‌ای بدبینانه بود که بالادستی‌های او آنرا پنهان و بایگانی کردند، زیرا هر چه راسیا از سالهای دهه ۶۰ درباره‌شاه گفته بود، تکذیب می‌کرد.

تا آن هنگام، سازمان هیچ گزارشی در این باره که شاه با گرفتاری روبه‌رو شده است نداده بود، چون نمی‌توانست گزارشهای بیست و پنج سال گذشته خود را زیر سؤال ببرد. در اوت ۱۹۷۸ سیا به کاخ سفید گزارش کرد که ایران دستخوش انقلاب یا حتی در مرحله‌پیش از انقلاب نیست. چند هفته بعد، در خیابانهای تهران راهپیمایی و آشوبهایی صورت گرفت و هنگامی که آشوبها گسترش یافت، تحلیلگران سیا پیش‌نویس یک ارزیابی اطلاعاتی را برای امضای دریا سالار ترنر فرستادند. در این گزارش آمده بود که شاه تا ده سال دیگر بر سر قدرت خواهد بود. ترنر این گزارش را بیهوده یافت و پاره کرد.

هنگامی که کار تر راهپیمایی‌های چند میلیون نفری در تهران در ۱۱ و ۱۲ دسامبر را از تلویزیون دید، سیارا توییح کرد که چرا درباره‌ایران گزارشهای درست و دقیق به کاخ سفید نمی‌فرستد.

در ۱۶ ژانویه ۱۹۷۹ شاه تهران را ترك کرد. در روزهای پس از آن نظر هوارد هارت درباره‌خیابانهای تهران بسی تیره‌تر شد، زیرا مورد حمله گروهی مسلح از طرفداران آیت‌الله روح‌الله خمینی رهبر هفتاد و هفت ساله‌ای که پس از پانزده سال تبعید خود را آماده‌بازگشت به ایران می‌کرد، قرار گرفت. هارت فرزند یک بانکدار متخصص سرمایه‌گذاری بود و در دوران جنگ جهانی دوم سه سال را در یک بازداشتگاه اسیران جنگی ژاپن در فیلیپین سپری کرده بود. اکنون بار دیگر اسیر انقلابیون ایرانی شده بود. دستگیر کنندگان با وی به خشونت رفتار

## دیدگاه ایرانیان نسبت به سیا

ایرانیان از هر طبقه اجتماعی، از نخبگان تحصیل کرده تا جوانان تندرو و بانگه‌خشم آگین، بر این باور بودند که سیا نیرویی در همه جا حاضر با قدرت بیکران بر جان آنها است. آنان نمی‌توانستند این حقیقت را بپذیرند که در تابستان ۱۹۷۹ ایستگاه سیا در تهران تنها چهار کارمند داشت که هر چهار تن به تازگی وارد ایران شده بودند: هوار د هارت در ژوئیه به مرکز سیا در لنگلی بازگشته و شخصی به نام توماس اهرن (T. Ahern) بعنوان سرپرست ایستگاه جانشین او شده بود که سیزده سال پیش از آنرا در ژاپن گذرانده بود؛ یک تحلیلگر با تجربه به نام مالکوم کالپ و یک متصدی فنی مخابرات به نام فیل وارد، و یک افسر پیشین از تفنگداران دریایی به نام ویلیام دوئرتی که نه ماه بود به سازمان سیا پیوسته بود. دوئرتی در جنگ ویتنام هفتاد و شش مأموریت جنگی انجام داده بود و تهران نخستین مأموریت او از سوی سیا به شمار می‌رفت.

دوئرتی به خاطر می‌آورد: «من درباره ایران اطلاعات ناچیزی داشتم. دانسته‌هایم درباره ایرانیان از آن هم کمتر بود. منبع آشنایی من با ایران گذشته از اخبار شبانه تلویزیون و درسها درباره منطقه در دوره سه هفته‌ای در وزارت خارجه، مطالبی بود که در پنج هفته بررسی پرونده‌های عملیاتی در بخش مربوط به سیا دستچین کرده بودم.»

پنج ماه پیش از آن گروهی از مارکسیستهای ایرانی سفارت آمریکا در تهران را اشغال کرده بودند. نزدیکان به آیت‌الله خمینی در یک پاتک، کمونیستها را از سفارت بیرون رانده و آمریکاییان را آزاد کرده بودند. هیچ کس فکر نمی‌کرد این کار ممکن است تکرار شود. سرپرست بخش ایران در مرکز سیا، سرپرست ایستگاه در تهران را مطمئن ساخت: «درباره یک حمله دیگر نگران نباشید. تنها موردی که ممکن است موجب حمله دوباره شود، دادن اجازه به شاه برای آمدن به ایالات متحده است. هیچ کس در آن شهر آن قدر ناآگاه نیست که دست به چنین کاری بزند.»

تعصب مذهبی می‌تواند تبدیل به یک نیروی سیاسی مهم شود، در نمی‌یافتیم. کمتر کسی در سیا بر این باور بود که یک روحانی سالخورده بتواند قدرت را به دست بگیرد و نظام سیاسی ایران را تبدیل به جمهوری اسلامی کند. ترنر می‌گوید: «مانمی‌فهمیدیم آیت‌الله خمینی کیست و جنبش او از کجا پشتیبانی می‌شود، یا عقاید او درباره جهان، برای ایالات متحده چه معنی دارد. ما یکسره در خواب بودیم.»

## انقلاب پیروز می‌شود

در ۱۱ فوریه ۱۹۷۹ ارتش شاه فروپاشید و آیت‌الله خمینی زمام کارها را به دست گرفت. سه روز پس از آن، در سیصد کیلومتری شرق تهران، قتلی صورت گرفت که به همان اندازه انقلاب ایران، ضربه‌ای سنگین به ایالات متحده بود. آدولف دابس (A. Dubbs) سفیر آمریکا در کابل به دست مجاهدین افغان که بارزیم دست‌نشانده اتحاد جماهیر شوروی می‌جنگیدند، ربوده شد و هنگامی که پلیس افغان همراه با مستشاران شوروی به هتلی که سفیر در آن نگهداری می‌شد یورش بردند، دابس کشته شد. این نشانه‌ای آشکار بود که پس از ایران، افغانستان نیز از کنترل بیرون می‌رود.

در ۱۸ مارس ۱۹۷۹، در ساعت ۲ بامداد، هوار د هارت که کفیل سرپرست ایستگاه سیا در تهران شده بود با یکی از افسران بلندپایه ساواک، پلیس مخفی ددمنش شاه، که بعنوان جاسوس و خبرچین صادقانه به ایستگاه خدمت کرده بود دیدار کرد. هارت پس از آنکه پول و مدارک جعلی برای ترک ایران به افسر یاد شده داد، با دو تن از پاسداران انقلاب روبه‌رو شد. پاسداران با فریادهای «سیا! سیا!» او را سخت کتک زدند. هارت که از پشت روی زمین افتاده بود هفت تیرش را کشید و با دو گلوله هر دورا کشت. او سالها بعد پرتو شور و حرارتی را که در چشمان دو پاسدار دیده بود، به خاطر می‌آورد. این جلوه جهاد مقدس بایگانگان کافر بود. هارت می‌گوید: «ما هنوز این ملت را نشناخته بودیم و به افکار و عقایدشان پی نبرده بودیم.»

## گروگان‌گیری

ولی‌پرزیدنت کارتر زیر فشار شدید دوستان شاه-بویژه هنری کیسینجر- و برخلاف قضاوت شخصی‌اش که درست بود، ناگزیر شد در همان روز، اجازه ورود شاه تبعیدی را برای آزمایش‌های پزشکی به آمریکا بدهد. رئیس‌جمهوری از گرفتن این تصمیم سخت ناراحت شده بود زیرا می‌ترسید به تلافی آن، آمریکاییان گروگان گرفته شوند. کارتر به خاطر می‌آورد: «فریاد زدم شاه را ول کنید! او می‌تواند در آپولکو نیز مانند کالیفرنیا تیس باز می‌کند. اگر ایرانیان بیست تفنگدار دریایی ما را به گروگان بگیرند و هر روز با دمیدن آفتاب یکی از آنها را بکشند، چه خواهیم کرد؟ آیا با ایران وارد جنگ خواهیم شد؟»

در کاخ سفید هیچ کس به این فکر نیفتاد که نظر سیارا جویا شود. دو هفته پس از آن، گروهی از دانشجویان اسلامگرا سفارت آمریکا را اشغال کردند و پنجاه و دو تن را تا پایان دوره ریاست جمهوری کارتر به گروگان گرفتند: ۴۴۴ روز و شب.

دوئرتی آخرین هفته سال ۱۹۷۹ را در زندان انفرادی به سر برد. او از ۲۹ نوامبر تا ۱۴ دسامبر شش جلسه بازجویی را به یاد می‌آورد که هر روز به هنگام غروب آفتاب آغاز می‌شده و در سپیده دم روز بعد پایان می‌یافته است. رهبری این بازجویی‌ها را یکی از معاونان بعدی وزیر امور خارجه ایران داشت. در ۲ دسامبر، اندکی پس از نیمه شب، او تلگرامی را به دوئرتی نشان داد. دوئرتی در خاطراتی که در نشریه داخلی سیا نوشته است می‌گوید:

«فکر می‌کردم زندگیم به پایان رسیده است. در تلگرام، نام واقعی من فاش و آشکارا آمده بود که من سرپرست ایستگاه تهران شده‌ام. در آن تلگرام، همچنین به برنامه ویژه‌ای که بر پایه آن چند ماه پیش به سازمان پیوسته بودم اشاره شده بود. هنگامی که سرم را بلند کردم و به او و دستیارانش نگرستم، لبان هر سه تا بناگوش به خنده باز شده بود.»

○ زیگنیو برژینسکی مشاور رئیس‌جمهوری در زمینه امنیت ملی در میان جغدها و کبوترها، باز به شمار می‌رفت و تندروتر از همه بود.

اندیشه‌های او از چند سده اسارت و تیره‌روزی ورشو به دست مسکو مایه می‌گرفت. او می‌خواست ایالات متحده به شیوه‌های گوناگون برای به دست آوردن دل و مغز مردمان در اروپای شرقی تلاش کند. او این بلندپروازی را به سیاست خارجی رئیس‌جمهوری تازه تزریق می‌کرد و می‌کوشید به اتحاد جماهیر شوروی در هر جا که ناتوان تر است ضربه بزند.

دوئرتی به یاد می‌آورد: «در بازجویی‌ها گفتند اطلاع دقیق دارند که من سرپرست شبکه جاسوسی سیا در سر تاسر خاورمیانه هستم، نقشه قتل آیت‌الله خمینی را ترتیب داده‌ام و کردها را به شورش بر ضد حکومت تهران تشویق کرده‌ام. مرا متهم کردند که قصد نابود کردن انقلابشان را داشته‌ام. سه ایرانی از اینکه سیا کسی تا این اندازه ناآگاه از فرهنگ و زبان محلی را به مأموریت خطیری در ایران فرستاده است، ابراز شگفتی می‌کردند. برای آنان این امر چنان نپذیرفتنی بود که چند هفته بعد که سرانجام به حقیقت پی بردند، از کار خود احساس خوبی نداشتند. برای آنان دشوار بود که بپذیرند سیا يك افسر بی تجربه را به کشورشان فرستاده است، بویژه که این افسر نه فارسی می‌دانست، نه با آداب و رسوم، فرهنگ و تاریخ کشورشان آشنایی داشت.»

هر شب که بازجویی پایان می‌یافت، دوئرتی روی يك تشك اسفنجی در اتاق سرپرست ایستگاه بریده‌بریده به خواب می‌رفت. در حالی که صدها هزار ایرانی در

مندز برای پوشش دادن عملیات در ایران، استودیو ۶ را که يك شرکت ساختگی تولید فیلم بود، در هالیوود برپا کرد. دفتری در لوس آنجلس اجاره کرد و آگهی های يك صفحه ای در مجله های ویرایتی و هالیوود ریپورتر منتشر و اعلام کرد به زودی يك فیلم علمی-تخیلی با عنوان آرگاتو که در ایران فیلمبرداری خواهد شد خواهد ساخت. نمایشنامه برای فیلم- و برای عملیات- شامل تهیه مدارک و گذرنامه های کانادایی برای شش آمریکایی بود. مندز مجهز به يك کیف حاوی گذرنامه های جعلی و اسناد قلابی توانست با همدستی مقامات مربوطه راه ورود به ایران را بگشاید، با يك هواپیمای مسافربری از بن به تهران برود و در هتل شرایتون [هتل همای کنونی] اقامت کند و برای دوشنبه بعد در هواپیمای سویس ایر جا بگیرد؛ سپس برای دیدن شش آمریکایی با تاکسی به سفارت کانادا برود.

هنگامی که شش آمریکایی از بخش بازرسی گذرنامه در فرودگاه مهرآباد گذشتند و سوار هواپیمای سویس ایر شدند، یکی از آمریکاییان آزاد شده بازوی مندز را فشرد و گفت: «شما همه چیز را ترتیب داده بودید، مگر چنین نیست؟» سپس به نام «آرگاتو» که نام ایالتی در کشور سویس است و روی دماغه هواپیما نقش شده بود اشاره کرد. مندز به خاطر می آورد که پاسخ داده بود: «ما می خواستیم تا هنگامی که هواپیما پرواز نکرده و از قلمرو هوایی ایران بیرون نرفته است، انگشتهای شست خود را رو به بالا بگیریم و...»

### یک اقدام خشونت آمیز

ولی دیگر گروگانها با چنین معجزه ای نجات نیافتند. نیروهای ویژه عملیاتی پنتاگون مسئول عملیات صحرای ۱، یعنی عملیات نجات گروگانها در سفارت آمریکا شدند. آنتونی کوینتون (A. Quainton) هماهنگ کننده عملیات ضد جاسوسی در سالهای ۱۹۷۸-۱۹۸۱ می گوید:

«بخش عمده تلاشها بر عهده سیا بود. سازمان اطلاعاتی درباره محلی که گروگانها در درون سفارت

خیابانهای آنسوی دیوارهای سفارت شعار می دادند، او خواب پرواز با يك هواپیمای کوچک را می دید که بر فراز خیابانهای پهن و لبریز از جمعیت می گذرد و با پرتاب کردن بمبهای ناپالم مردمان را خاکستر می کند.

سیا برای آزاد کردن دوئرتی و همکارانش که در سفارت آمریکا گروگان گرفته شده بودند هیچ کاری نمی توانست بکند. ولی سازمان در ژانویه ۱۹۸۰ دست به عملیاتی جاسوسی از نوع کلاسیک برای نجات شش کارمند وزارت خارجه که به سفارت کانادا در تهران پناهنده شده بودند زد.

### نجات پناهندگان به سفارت کانادا

این عملیات ابتکار تونی مندز کارمند سیا بود که در جعل اسناد و تغییر دادن قیافه و لباس تخصص داشت. مندز و دستیارانش در ایفای نقش هنرپیشگان فیلم بالاتراز خطر مهارت داشتند و می توانستند يك افسر سفید پوست را به شکل افریقاییان، اعراب و اهالی خاور دور در آورند. او نمونه ای کمیاب از يك نابغه مبتکر به شمار می رفت.

○ در اوت ۱۹۷۸ سیا به کاخ سفید گزارش کرد که ایران دستخوش انقلاب یا حتی در مرحله پیش از انقلاب نیست. چند هفته بعد، در خیابانهای تهران راه پیمایی و آشوبهایی صورت گرفت و هنگامی که آشوبها گسترش یافت، تحلیلگران سیا پیش نویس يك ارزیابی اطلاعاتی را برای امضای دریا سالار ترنر فرستادند. در این گزارش آمده بود که شاه تا ده سال دیگر بر سر قدرت خواهد بود. ترنر این گزارش را بیهوده یافت و پاره کرد.

عادی شده بود، در يك پایگاه نظامی در آلمان به دیدار آمریکاییان آزاد شده شتافت. دوئرتی در خاطراتش می نویسد: «هنوز عکس این دیدار را که در جایی پنهان کرده ام، دارم. در آن، رئیس جمهوری سابق گنج و ابله به نظر می رسد و من مانند يك مرده بی لبخند در کنارش ایستاده ام.»

کن بولاک کارمند پیشین سیا، تحلیلگر مسائل خاورمیانه و نویسنده کتاب «معمای ایرانی» می گوید:

«گروگان گیری دیپلماتهای آمریکایی، کاری انتقام جویانه به تلافی کودتای ۱۹۵۳ در ایران بود. ولی تلافی عملیات سیا در بیست و پنج سال پیش، از آزار دادن دولت آمریکا فراتر می رفت. شور و حرارت انقلابیون ایران خواب از دیدگان رؤسای جمهوری بعدی آمریکا ربود و زمینه ساز قتل صدها آمریکایی در خاورمیانه شد. شعله افتخار عملیات پنهانی سیا که يك نسل از آمریکاییان را در بر گرفته و شیفته خود ساخته بود، به آتش سوزی بزرگ و غم انگیزی برای نسل بعدی تبدیل شد.»

نگهداری می شدند تهیه کرد. خلبانان سازمان با يك هواپیمای کوچک، بی آنکه ردیابی شود، برای آزمایش محل فرود گروه نجات، به کویر واقع در شرق تهران پرواز کردند. ویلیام هارت در طراحی برنامه بسیار پیچیده نجات گروگانها و پرواز آنان به سوی آزادی، کمک کرده بود. ولی مأموریت با شکست روبه رو شد. پس از آنکه يك بالگرد با هواپیمای باری برخورد کرد، هشت تکاور در صحرای طمس کشته شدند.

پس از این رویداد، زندگی گروگانها بسی سخت تر شد. بیل دوئرتی را از سفارت بردند و در يك زندان افکندند. او بیشتر نه ماه بعدی را در زندان انفرادی گذراند. در پایان این نه ماه وزن او به ۶۶ کیلوگرم کاهش یافته بود. او و دیگر گروگانها بارضایت گروگان گیرها، در همان ساعتی که پرزیدنت کارتر کاخ سفید را ترک کرد، آزاد شدند. آزادی آنان هیچ ارتباطی با عملیات پنهانی سازمانهای جاسوسی آمریکا نداشت. این کار يك اقدام سیاسی باهدف تحقیر ایالات متحده آمریکا بود. فردای آن روز، جیمی کارتر که تبدیل به يك شهروند